

چهره‌های معاصر سرزمین گرگان  
**پرنیان سپهر استارباد**  
یادنامه محمدتقی عبهری گرگانی متخلص به «پرنیان»



محمود اخوان مهدوی

محمدتقی عبهری (پرنیان)

یادداشت

نخستین گفت‌وگوی من با استاد محمدتقی عبهری گرگانی در تیرماه ۱۳۸۵ به صورت تلفنی، صورت گرفت. گفت‌وگویی که به منظور کسب اطلاعات در مورد پدرش مرحوم محمدعلی عبهری و فعالیت روزنامه‌نگاری او بود، اما از همان آغاز گفت‌وگو و با شنیدن نخستین کلام استاد، شیفته‌ی طرز بیان شیوا و البته تکلف‌ملیح در آداب سخنوری ایشان شدم. ادبیاتی که ادامه‌ی مکالمه را برای من که با ادبیات کوچه‌وبازاری خو گرفته بودم، سخت می‌کرد. اما نخستین دیدار در آبان‌ماه ۱۳۸۵ در منزل ایشان، واقع در کرج، رخ داد که بهانه‌ی آن، اهدای لوح و تندیس یادبود مرحوم محمدعلی عبهری بود که در جریان برگزاری نمایشگاه مطبوعات در آبان‌ماه ۱۳۸۵ و در کنار برگزاری نخستین نمایشگاه تاریخ مطبوعات، در تالار فخرالدین اسعد گرگانی، به عنوان پیشکش‌سوت عرصه مطبوعات گرگان، مورد تجلیل قرار گرفت.

مبحث آغازین گفت‌وگو با محمدتقی عبهری، پیرامون نامه‌ی قابوس، محمدعلی عبهری و دکتر عباس‌خان سپهر بود، اما این گفت‌وگو تا چند جلسه‌ی دیگر و تادی‌ماه ۱۳۸۶ ادامه یافت و ضمن ثبت اطلاعات و خاطرات زندگی محمدتقی عبهری و فعالیت‌های ادبی و شعری‌اش، گنجینه‌ای از تاریخ شفاهی - به ویژه تاریخ شفاهی ادبیات گرگان - ثبت و ضبط شد.

## مختصری از زندگی‌نامه محمدتقی عبهری «پرنیان»

محمدتقی عبهری، فرزند محمدعلی خان سپهر (عبهری) در ۲۹ آذرماه ۱۳۰۳ در محله میدان گرگان متولد شد. پدرش محمدعلی عبهری، از شعرای گرگان، محضردار، مؤسس یکی از نخستین قرائت‌خانه‌های مدرن و صاحب‌امتیاز نخستین نشریه در گرگان و مادرش از خاندان علائی، زنی طنّاز و یکی از روایان فرهنگ و ادبیات شفاهی گرگان بوده‌اند. پدربزرگش کربلائی محمدصادق سپهر و داییش حاج اسماعیل علائی از پهلوانان طب استرآباد (گرگان) و عمویش، علی محمد سپهر، از نخستین تحصیل‌کردگان رشته‌ی طب دانشگاه تهران، از گرگان و از ادبای دوره‌ی پهلوی اول و دوم بود. محمدتقی عبهری دوران کودکی خود را در محیطی فرهنگی-ادبی سپری کرد. به واسطه‌ی حضور در محافل ادبی که توسط پدرش در گرگان برگزار می‌شد، از کودکی با شعر و ادبیات آشنا شد و مانند پدر از سنین ۶-۷ سالگی، شعر سرودن را آغاز کرده، در سنین نوجوانی تخلص شعری «پرنیان»



محمدتقی عبهری «پرنیان» - در حال امضاء کتاب

«ارمغان ادب» - کرج ۱۳۸۵/۸/۲۲

را برای خود برگزید. او در سن ۲۱ سالگی به مناسبت ورود وزیرفرهنگ وقت ملک‌الشعراء بهار، به گرگان، شعری موشح به نام «ملک‌الشعراء بهار» سرود که مورد تشویق کتبی ملک‌الشعراء واقع شد. محمدتقی، تحصیلات ابتدایی را در استرآباد (گرگان بعدی) و در دبستان‌های «ملی حسینی»، «۱۵ بهمن» و دوره سه‌ساله متوسطه اول را در دبیرستان گرگان «سعادت» (ایران‌شهر بعدی) سپری کرد، با کمی تأخیر، در اوایل دهه ۱۳۲۰

وارد دانشسرای مقدماتی شد و دانشسرا را در گرگان و تهران سپری کرده، تصدیق دیپلم ادبی را دریافت کرد. با توجه به این‌که برای شرکت در دوره دانشسرای عالی، باید خارج از گرگان تحصیل می‌کرد، پدرش به خاطر مشوش بودن اوضاع مملکت در آن دوره، با رفتن او مخالفت کرده، در نهایت با همان دیپلم ادبی به آموزگاری دبستان عنصری گرگان مشغول شد. سپس چند سالی را در دبیرستان ایران‌شهر گرگان به تدریس تعلیمات دینی، ادبیات فارسی و زبان فرانسه مشغول شد. در همین حین، در کنار آیت‌اله سیدحسین نبوی، سیدجعفر قدس میرحیدری، حجه‌الاسلام سیدتقی رئیسی و چند نفر دیگر، گروهی مذهبی تشکیل داده و «انجمن اسلامی گرگان» را تأسیس کردند. از سال‌های ۳۴-۱۳۳۳ به تهران کوچ کرد و ضمن دبیری در دبیرستان‌های تهران، وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شده، ابتدا در رشته قضایی و سپس در رشته علوم سیاسی با مدرک لیسانس فارغ‌التحصیل شده و پس از سال‌ها آموزش، در دهه ۱۳۷۰ با سمت استادیاری دانشگاه آزاد اسلامی کرج بازنشسته شد.

محمدتقی عبهری علاوه بر سابقه‌ی آموزشی و سرودن اشعار حماسی وطنی و مذهبی، سال‌ها به

پژوهش در حوزه‌ی ادبیات کهن ایران، تاریخ ادبیات استرآباد، واژه‌ها، اصطلاحات، امثال و حکم و باورداشت‌های استرآبادی (گرگانی)، سیاست اسلامی-شیعی و... می‌پرداخت. وی گزیده‌ای از اشعار پدرش (محمدعلی عبهری) را به همراه شرح زندگانی او، در سال ۱۳۸۰ در کتابی به نام «ارمغان ادب» به طور شخصی و غیررسمی به چاپ رسانید و علاوه بر جزوات متعدد اشعار خود مانند «خون و دل و لاله»، «مهر علی»، «آخرین وداع محمد رسول‌الله (ص)»، «کعبه» و...، دو مجموعه شعر به نام‌های «برگی از پائیز» (انتشارات مرشد؛ آذرماه ۱۳۹۰) و «برگ سبز» (انتشارات آیندگان؛ شهریورماه ۱۳۹۳) به چاپ رسانیده است. به غیر از موارد ذکر شده، عبهری آثار منتشر نشده‌ی متعددی دارد، که از آن جمله می‌توان به مجموعه شعر «رهروان عشق»، «شرحی بر غزلیات حافظ» و... اشاره کرد.

محمدتقی عبهری که نمونه‌ی بارز یک انسان اصیل، شریف، باوقار، مبادی‌آداب و یادگار نسل پیش‌تاز و پیشگام گرگان و ایران بود، پس از حدود ۸۰ سال فعالیت آموزشی، پژوهشی، ادبی و مذهبی، در بیست‌وهشتم دی‌ماه ۱۳۹۸ به «عالم مانا»<sup>۱</sup> شتافت. روحش شاد و یادش گرامی باد!

## دوری کهن

### شعری از محمدتقی عبهری (پرنیان)

محمدتقی عبهری: در خانه‌ی ما قاب<sup>۲</sup> بزرگی (به قول ما گرگانی‌ها «دوری»<sup>۳</sup>)، از مس مرغوب و محکم و منقوش وجود داشت که از چند نسل به یادگار مانده بود، و همه‌ساله سفید شده و از آن استفاده می‌شد، این شعر خطاب به این دوری است.

## ای دوری کهن!

ای دوری کهن! ای یادگار کهنه و منقوش خاندان!

ای رازگوی گشنگی و سیری قرون!

ای داستان‌سرای زبان‌آور و خموش! با ما سخن بگو!

با نقش‌های ساده و رخننده‌ات بگو

از نقش‌های شاد و غم‌آلود روزگار،

از نقش‌های روشن و پیچیده‌ی حیات،

از مردهای نیک، از بانوان پاک،

از مادران خسته و وارسته‌ی قدیم،

از دختران شرم و پسرهای باحیا،

از کودکان ناز و پدرهای سرفراز،

ز آنان که نقش بند رُخت بوده‌اند و حال

در ژرفنای عالم مانا نهان شدند!

ای دوری کهن!

از سفره‌های دست‌دوز و قلمکارِ رنگ‌رنگ،  
 از ظرف‌های چینیِ گلدارِ جورجور،  
 از روغنِ مُجِن<sup>۴</sup>، از آفشره،  
 از شربتِ نارنج<sup>۵</sup> و دوغِ ناب،  
 از نانِ برگِ گل<sup>۶</sup> که عطرش فضای کوچه و بازار می‌گرفت،  
 از آن پلو که با برنجِ امیری و صدري<sup>۷</sup>ِ اعلاي خوش خوراک می‌شد درست و  
 شامه از بوی دلکشش سرشار بود و ذائقه سرمست و بی‌قرار!  
 از آن همه طعام خوش‌مزه، کاندِر کنارِ تو، با بوی خوش،  
 سلامت و شادی همی چشانند!  
 از آن همه طعام که با عطر جان‌فزا  
 دل می‌ربود و رنگ تعلق در او نبود... بس داستان بگو!  
 ای دوری کهن!  
 از دست‌ها که به سویت دراز شد،  
 از ذکر نام حق، بسم‌اللهی که چهره‌برافروزِ سفره بود،  
 از شکرِ دم‌به‌دم و حمدِ دل‌فروز، با یک جهان خلوص،  
 از دوست‌ها که لذتِ مهمان‌چشیده‌اند،  
 از دست‌ها که مقداری از طعام، در پیش‌دستیِ رنگین کشیده‌اند،  
 از آن همه صفا، از آن همه صداقت و احسان و مردمی،  
 مهمان‌نوازی‌های خداجویِ سرفراز،  
 از راستی و پاکی و ایمان سخن بگو!

\*\*\*

حالا تو نیز در بر من جلوه می‌کنی!  
 با نقشِ خویش چشم مرا خیره می‌کنی!  
 با آن سکوتِ نابِ سخن‌گویِ خویشتن،  
 بر رغمِ رنج و حسرت و اندوهِ روزگار،  
 ما را به غصه‌های زمان چیره می‌کنی!  
 یادش به‌خیر باد زمان‌های دوردست!  
 یادش به‌خیر باد عزیزانِ حق‌پرست!  
 یادت به‌خیر! هیمنه‌ی نقشِ نغزِ تو در هاله‌ی سکوت!  
 یادت به‌خیر! جلوه‌ی چشمانِ مستِ تو به پیمان‌های کوت!  
 یادت به‌خیر و خاطره‌های عزیزِ تو در قلبِ روزگار!

## ارتش ایران و تاق نصرت رضاقصاب

راوی: محمدتقی عبهری گرگانی (پرنیان)

### یادداشت

متنی که در ادامه خواهد آمد، بخشی از خاطرات مرحوم محمدتقی عبهری گرگانی متخلص به «پرنیان» است که ضمن گفت‌وگوی محمود اخوان مهدوی با ایشان، در تاریخ بیست و دوم آبان‌ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و پنج، در منزل محمدتقی عبهری در کرج، ضبط شده است.

### مقدمه

با وجود پایان یافتن جنگ جهانی دوم و خروج متفقین از ایران، دولت شوروی هم‌چنان مناطق شمالی ایران را در اشغال داشت و ارتش سرخ شوروی در شهرهای شمالی و مناطق مرزی شمال کشور، از جمله شهر گرگان حضور داشتند، تا این‌که دولت ایران در پانزدهم فروردین‌ماه ۱۳۲۵ مجبور به امضاء قرارداد معروف به «قوم-سادچیکف» مبنی بر ایجاد یک شرکت مشترک نفتی بین دو دولت مذکور شد و دولت شوروی نیز با دریافت این امتیاز، متعهد شد از تاریخ چهارم فروردین تا بیستم اردیبهشت ۱۳۲۵ (به مدت یک ماه و نیم) تمام نیروهای خود را از کشور ایران خارج کند. در نتیجه، با خارج شدن بخش عمده‌ی نیروهای ارتش سرخ شوروی از شهر گرگان، در اواخر اردیبهشت و اوایل خرداد ۱۳۲۵، پس از چند روز ارتش شاهنشاهی ایران وارد شهر گرگان شده و با استقبال پُرشور اهالی این شهر مواجه شد. ارتش ایران از راه مازندران و از محل سابق دروازه مازندران (دروازه میدان) وارد شهر شده و پس از عبور از خیابان پهلوی (خیابان امام‌خمینی کنونی) و فلکه گرگان (میدان شهرداری و وحدت بعدی) به سمت پادگان گرگان رفته و در آن‌جا مستقر شد. در پی انتشار خبر حرکت ارتش ایران از سمت مازندران به گرگان، تمامی مسیر رژه‌ی ارتش، در شهر، از فلکه مازندران تا فلکه شهرداری (خیابان امام‌خمینی کنونی) توسط بازاریان و از فلکه شهرداری تا میدان کاخ و از آن‌جا تا سردر پادگان توسط دوایر دولتی، تاق‌نصرت برپا و آذین‌بندی و چراغانی شده بود. جدای از فضاهای عمومی، برخی از مغازه‌داران نیز مغازه‌های خود را آذین بسته بودند که مشهورترین و پُرخطرترین این مغازه‌ها مغازه‌ی قصابی شخصی



جشن و شادی مردم گرگان به مناسبت خروج قوای ارتش سرخ و ورود ارتش ایران بهار ۱۳۲۵- آلبوم هدیه تهرانی

به نام «رضاقصاب» در خیابان پهلوی سابق بود. چنان‌که خاطره‌ی این مغازه تا سال‌ها بعد، نقل محافل گرگانی‌ها بود و اکنون نیز اغلب معمرین گرگان، داستان آن را به خاطر دارند، اما از جزئیات آن چیزی نمی‌دانند، خاطره‌ای که در ادامه خواهد آمد، شامل جزئیات داستان «مغازه‌ی رضاقصاب» در این روز تاریخی است.

## تاق نصرت رضاقصاب

محمدتقی عبهری: بعد از پایان جنگ جهانی دوم و خروج ارتش شوروی از گرگان، مردم گرگان، با شور و اشتیاق، آماده‌ی استقبال از ارتش ایران بودند، توی خیابان پهلوی (خیابان خمینی فعلی) بیشتر مغازه‌دارها سردر مغازه‌هاشون رو تزئین کرده بودن و چندتا تاق نصرت بزرگ و زیبا هم توی این خیابان زده بودند. یکی از این مغازه‌دارها، شخصی بود به نام رضاقصاب که مرد شوخی بود، ریش بلندی داشت و هیبتش مثل رستم دستان بود. این رضاقصاب توی خیابان پهلوی یک مغازه قصابی داشت که قسمتی از این مغازه رو خالی کرده بود و چلم<sup>۸</sup> زده بود و شاید چند تا عکس هم چسبانده بود. ولی کسی به تاق نصرت و آذین بندی اون توجهی نداشت، چون تاق نصرت‌های خیلی زیباتر و جذاب‌تری توی این خیابان بود.

من و چند نفر از دوستان هم سن و سال و تقریباً هم حال و احوال، برای خود ما یک گروهی داشتیم که بیشتر وقت‌مان رو باهم می‌گذرانیدیم و غالباً همه‌ی ما ذوق شاعری هم داشتیم. یکی از این روزهای جشن، رفتیم پیش رضاقصاب و بهش گفتیم تو این قدر زحمت کشیدی و تاق نصرت زدی، ولی کسی به مغازه تو نگاه هم نمی‌کنه! می‌خوای ما کاری کنیم که همه جمع بشن دور تاق نصرت تو؟ گفت: آره! معلومه می‌خوام! چه کار می‌خوانی بکنی؟ گفتیم باید برای کباب‌خوری تولد چشمه<sup>۹</sup> به ما گوشت بدی! بعد قرار شد اگر ما این کار رو کردیم، دو تا ران گوسفند به ما بده، که به قولش هم وفا کرد.

به هر حال، من و آقاسیدعلی اکبر مفیدی - که اون هم شاعر بود - نشستیم یک شعری سرهم کردیم و دادیم به رضاقصاب. رضاقصاب هم شعر رو داد به «شکیبا»<sup>۱۰</sup> یا «منصوری»<sup>۱۱</sup> که پرده‌نویس و تابلونویس بودن، روی یک پرده‌ی بزرگ نوشتن. بعد، پرده رو توی مغازه نصب کرد. پرده این قدر بزرگ بود که تمام مغازه رو پوشانده بود.

شعر رضاقصاب که آویزان شد، همه هجوم آوردن به مغازه رضاقصاب! بعدها هم این داستان رضاقصاب، در گرگان، داستان مشهوری شد؛ یکی از گرگانی‌ها، به نام عبدالقیوم ابراهیمی، که اون سال‌ها بچه‌سال بود، چند سال پیش که رئیس دانشگاه آزاد گرگان بود، یک بار برای بازدید آمده بود دانشگاه ما، وقتی همدیگه رو دیدیم، به من گفت رضاقصاب رو یادته براش شعر گفته بودی؟ بعد از گذشت این همه سال، هنوز این ماجرا رو به خاطر داشت!

خلاصه، شعر روی پارچه نوشته شد و توی مغازه رضاقصاب نصب شد و مردم هجوم آوردن به مغازه رضاقصاب! حالا این شعر چی بود؟ قبل از این که شعر رو بگم، باید شکل و شمایل مغازه رضاقصاب رو توصیف کنم، چون این توصیف‌ها توی شعر هم آمده. رضاقصاب توی مغازه یک گربه چاق و چله و گردن کلفت داشت که «گربه دشتی» بود و آشغال گوشت‌ها رو

می داد بهش بخوره، خودش می گفت این گربه دشتی! یک قفس بلبل هم به دیوار آویزان کرده بود و بلبلش دائم چهچه می زد. برای تزئین مغازه هم به در و دیوار قالی و قالیچه و چلَم زده بود. با این وصف، من و آق علی اکبر مفیدی این شعر رو برای رضاقصاب گفتیم:

«من رضاقصابم و این تاق نصرت ساختم / شیک تر از تاق نصرت های ملت ساختم /

بلبل شوریده را بالای آن آویختم / در ره عشق وطن نرد محبت باختم /

دام این جا را به قالی های زیبا آب و رنگ / کردمش زینت به گل ها و چلَم های قشنگ /

گربه ی دشتی من نظاره گر سوی قفس / از ورود ارتش ایران شدم مست و ملنگ /

بهر قربانی گرفتم گاو، تا قربان کنم / جان به قربان سپاه و ارتش ایران کنم /

کاخ ظلم خائنین با مشت خود ویران کنم / گوشت لُحْم و چاق را من بعد ازین ارزان کنم»

بله! من و آق علی اکبر مفیدی این شعر رو گفتیم و بعد هم همین شعر باعث شد برای رضاقصاب موقعیت خوبی فراهم بشه و تونست تهیه گوشت ارتش گرگان رو کنترات بکنه.

۱- ایسن تعبیر برگرفته از شعر «دوری کهن» مسرودی مرحوم محمد تقی عبهری «پرنیان» است.

۲- واژه ای تُرکی به معنی ظرف طعام، که «بشقاب» هم گفته می شود.

۳- دوری [dowry]: در لهجه ای استرآبادی به معنی بشقاب است.

۴- روغن مُجِن [mojen]: روغن حیوانی مرغوب و ممتاز که در روستای کوهستانی مُجِن واقع در راه استرآباد- به شاهرود (مشرق روستای شاهکوه و تاش) تولید می شد. توضیح: در شهر استرآباد (گرگان) دو محصول از روستای مُجِن، زبان زد و مورد استقبال بود؛ یکی روغن حیوانی و دیگری سیب زمینی مُجِن.

۵- نوعی شربت رایج در استرآباد (گرگان) که از ترکیب آب انارچ و شیره (شکر) درست می شد.

۶- نان برگ گل: نوعی نان تنوری که با آرد سفید و خمیر وُرآمده تهیه می شد، این نان را «کمه» نیز می گویند.

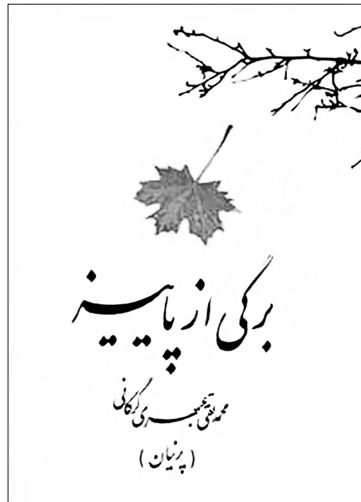
۷- امیری و صدری: دو نوع برنج معروف که در شمال ایران و از جمله منطقه ی گرگان، کشت می شد.

۸- نوعی گیاه با ساقه های متعدد و برگ های بیضی شکل براق، که از ابتدا تا انتهای ساقه به صورت قرینه (دو تایی) می رویند و بومی جنگل های شمالی ایران است. دُر نور و کچور به آن «همیشک»، در مازندران «قلم» در رامیان «مازرا» و در گرگان «چلَم» می گویند. به واسطه ی این که برگ های این گیاه، پس از جدا شدن ساقه از ریشه، تا مدت طولانی، سبزی و شادابی خود را حفظ کرده و براق و شفاف هستند، از گذشته های دور، در مناطق شمالی برای تزئین تاق نصرت ها از آن استفاده می کرده اند. اما اکنون به دلیل قطع بی رویه و دیررشد بودن، در معرض خطر سوده و هرگونه بهره برداری از آن ممنوع است.

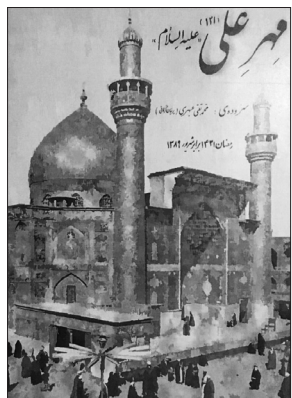
۹- از مناطق تفریحی اهالی گرگان در سال های گذشته بوده که در حاشیه ی غربی و جنوب غربی شهر قرار داشته و اکنون در بخش مرکزی شهر گرگان واقع شده است.

۱۰- میرزا محمود شکیبا، نقاش، خطاط، عکاس گرگانی، پدر استاد حجت اله شکیبا نقاش مشهور گرگانی.

۱۱- نصرت اله منصور، خطاط و تابلوساز گرگانی



**ارمغان ادب**  
 یادواره صدیق میرزا دلالات  
 نذبه یار محمد علی عبهری گرگانی  
 برگ چند از دفتر نگارهای شام  
 باهام :  
 محمد تقی عبهری گرگانی  
 سال ۱۳۸۰



وَلَا تَكْفُرْ بِاللَّهِ الْمَوْلَىٰ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ  
 هُوَ الَّذِي يُدَارِعُ الْكُفْرَ بِاللَّهِ وَيُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّ هُوَ يَرْجِعَ إِلَيْكُمْ وَإِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ  
 وَأَنَّ تَعَالَىٰ سِتْرَهُ مَا كَرِهَ الْغَافِلُونَ  
**آئین و ادع تجمیرول الله تعالی**  
**شعر:** تره تبارج طبری تکیف ابافضل فخرن بردایش  
 که از سر جوی ناب کربل والکون کین عجبین برپری برانکی  
 کفیم برتر شوه است.  
**شعر:** محمد تقی عبهری گرگانی پرنیان،  
 طرح روی جلد: جسناریجی